

بررسی انتقادی وضعیت علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران؛ طرح یک

چارچوب مفهومی و روش‌شناختی

بهاره آروین*

چکیده

این مقاله در تلاش است از طریق کاربرد یک رویکرد تطبیقی درونی که معطوف به تشابه شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان امور مورد مقایسه است و از طریق یک مفهوم‌پردازی بوردیویی در قالب «منازعه بر سر سرمایه نمادین» که از دیدگاه بوردیو محرک اصلی کنش و واکنش در حوزه علم یا به عبارتی بویایی آن است، شاخص‌هایی را برای سنجش دقیق‌تر وضعیت فعلی علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران طرح کند.

از دیدگاه بوردیو نوع سرمایه مورد منازعه در هر میدان است که وجه تشابه یا تمایز آن میدان از دیگر میدان‌ها است. بر این مبنا دو میدان علوم اجتماعی دانشگاهی و روشنفکری اجتماعی در ایران به‌رغم تفاوت در اهداف و روش‌ها به دلیل تشابه در نوع سرمایه مورد منازعه یعنی سرمایه نمادین قابل مقایسه با یکدیگر دانسته شده‌اند. بررسی منازعه بر سر سرمایه نمادین در دو میدان یاد شده نیز از طریق بررسی شواهد در قالب شاخص‌های پنج‌گانه‌ای پیشنهاد شده است که عبارتند از: شکل‌گیری و تثبیت مکاتب فکری رقیب در داخل میدان، منازعه بر سر مالکیت نمادین پارادایم‌های نظری، تمایز و تشخیص نشریات بر مبنای رویکردهای نظری، میزان تأثیر بر میدان فکری هم‌جوار و با حوزه موضوعی مشابه و سرانجام میزان تأثیرگذاری بر تحولات سیاسی- اجتماعی جامعه.

در این مقاله چارچوب مفهومی و روش‌شناختی مذکور به منظور بررسی انتقادی وضعیت علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران پیشنهاد شده و فرضیه‌هایی بر مبنای مطالعات اکتشافی طرح شده است؛ اما بررسی نظام‌مند شواهد در قالب این چارچوب مفهومی و روش‌شناختی و آزمون فرضیه‌های منتج از آن به پژوهش دیگری موکول شده است.

واژگان کلیدی: میدان، سرمایه نمادین، علوم اجتماعی دانشگاهی و روشنفکری اجتماعی

۱. طرح مسئله

به نظر می‌رسد میان منتقدان و مدافعان علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران توافقی جمعی مبنی بر ضعف نسبی علوم اجتماعی دانشگاهی وجود دارد. برای مثال می‌توان به همایش‌های متعددی اشاره کرد که در سالیان مختلف در مورد وضعیت علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران برگزار شده است^۱ و معمولاً اشاره به نقاط ضعف و چالش‌های آموزش و پژوهش علوم اجتماعی رکن ثابت این گردهمایی‌ها میان عاملان و کارگزاران علوم اجتماعی به شمار می‌رود؛ گرچه در مواردی دستاوردهای علوم اجتماعی نیز مورد اشاره قرار گرفته است.

در یکی از این همایش‌ها که توسط انجمن جامعه‌شناسی در سال ۱۳۸۹ با عنوان «علوم اجتماعی در ایران: دستاوردها و چالش‌ها» برگزار شد، مجموعه مصاحبه‌هایی نیز با تعداد زیادی از جامعه‌شناسان حوزه‌های مختلف انجام و در پایگاه اطلاع‌رسانی انجمن جامعه‌شناسی منتشر شد^۲. بخش عمده‌ای از این مصاحبه‌ها به ضعف‌ها و چالش‌های متعددی در وضعیت فعلی علوم اجتماعی در ایران اشاره کرده‌اند^۳.

البته این تعدد و جدیت در بازاندیشی انتقادی نسبت به وضعیت علوم اجتماعی، ممکن است لزوماً به ضعف بیشتر علوم اجتماعی نسبت به دیگر حوزه‌های علمی مرتبط نباشد؛ بلکه ناظر بر پتانسیل بیشتر این علوم برای انجام بازاندیشی نسبت به وضعیت خود باشد؛ به عبارت دیگر، ممکن است اساساً وضعیت علم به طور کلی در ایران با نقاط ضعف، موانع و چالش‌های مشابهی مواجه باشد؛ اما احتمالاً هیچ‌یک از حوزه‌های علمی به اندازه علوم اجتماعی به ویژه رشته جامعه‌شناسی، دارای پتانسیل نظری برای تامل و بازاندیشی انتقادی نسبت به وضعیت خود نیستند؛

۱. برای مثال نگاه کنید به: وضعیت علوم اجتماعی در آموزش و پرورش (۱۳۶۷)؛ جامعه‌شناسی و توسعه (۱۳۷۰)؛ وضعیت آموزش علوم اجتماعی در ایران (۱۳۷۷)؛ مسائل علوم اجتماعی ایران (۱۳۸۵)؛ علم بومی علم جهانی: امکان یا امتناع؟ (۱۳۸۶)؛ کنکاش‌های نظری و مفهومی درباره جامعه ایران (۱۳۸۷)؛ علوم اجتماعی در ایران: دستاوردها و چالش‌ها (۱۳۸۹)؛ کنفرانس ملی پژوهش اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران (۱۳۸۹)؛ تفکر اجتماعی و جامعه‌شناسی در خاورمیانه معاصر (۱۳۹۰)؛ سومین همایش پژوهش فرهنگی و اجتماعی در ایران (۱۳۹۳)؛ سومین همایش کنکاش‌های مفهومی و نظری درباره جامعه ایران (۱۳۹۵).

۲. قابل دسترسی در: http://www.isa.org.ir/congress_interviews/2340 همچنین برای اطلاع بیشتر و بروزتر از نگاه انتقادی جامعه‌شناسان ایرانی به وضعیت علوم اجتماعی در ایران نگاه کنید به: <http://yon.ir/> و <http://yon.ir/>

۳. برای اطلاع از نتایج تحلیل محتوای این مصاحبه‌ها و مولفه‌های اصلی مورد اشاره از سوی مصاحبه‌شوندگان در باب نقاط ضعف و چالش‌های موجود در علوم اجتماعی در ایران نگاه کنید به آروین، ۱۳۹۰؛ بررسی انتقادی فرآیندهای علوم اجتماعی در ایران، ص ۱۳۸-۱۸۱.

زیرا «جامعه‌شناسی خود علامت و نشانه همان اموری است که توصیف‌شان می‌کند» (بروس، ۱۳۸۹، ص ۹۱) و اگر بازان‌دیشی^۱ به تعبیر گیدنز^۱ نقطه تمایز مدرنیته و انسان مدرن از جهان سنت و انسان پیشامدرن دانسته شود، آنگاه می‌توان گفت جامعه‌شناسی بازان‌دیشی مدرنیته و جامعه مدرن درباره خودش است و از این رو پتانسیل بازان‌دیشی انتقادی درباره وضعیت خود یکی از ویژگی‌های ماهوی جامعه‌شناسی نسبت به علوم اجتماعی دیگر است.

با توجه به این ملاحظه‌ها می‌توان گفت به همان اندازه که توافق بر سر نفس وضعیت نامطلوب علوم اجتماعی دانشگاهی فراگیر و چه بسا ملموس است، توافق چندانی بر سر شاخص‌های معتبر برای سنجش میزان و کیفیت این ضعف وجود ندارد. این اختلاف معنادار نظرات به‌ویژه وقتی نمودارتر می‌شود که این سوال اساسی طرح شود که علوم اجتماعی دانشگاهی در مقایسه با کدام وضعیت مطلوب است که ضعف‌اش مورد نقد و انتقاد قرار می‌گیرد.

بسیاری از مدافعان وضعیت فعلی علوم اجتماعی دانشگاهی در پاسخ تلویحی به چنین پرسشی است که استدلال می‌کنند علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران از همان نقاط ضعف و قوت و به عبارت خلاصه‌تر از همان کیفیتی برخوردار است که مثلاً خودروی ایرانی از نوع سمند از آن برخوردار است. به همان اندازه‌ای که این تولیدات صنعتی پرهزینه، دارای استانداردهای پایین و ناتوان از رقابت با نمونه‌های مشابه خارجی هستند، علوم اجتماعی دانشگاهی هم دچار نقاط ضعف و وضعیتی نامطلوب در مقایسه با انواع پیشرفته غربی‌اش است.

از این نظر، مدافعان وضعیت فعلی علوم اجتماعی دانشگاهی معتقدند تمرکز انتقادی بر روی وضعیت این علوم و نقاط ضعف‌اش، بیش از آنکه مبتنی بر واقعیت و با شاخص‌های دقیق و معتبر انجام شود، از منظری سیاسی و ایدئولوژیک انجام می‌شود و کلیت موجودیت این علوم را نشانه می‌رود به‌جای آنکه با مقایسه واقعی نقاط قوت و ضعف نسبی آن در شرایط ایران، درصدد اصلاح و بهبود وضعیت این علوم برآید.

این مقاله درصدد است از طریق کاربرد یک رویکرد تطبیقی درونی که معطوف به تشابه شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان امور مورد مقایسه است و از طریق یک مفهوم‌پردازی بوردیوی در قالب «منارعه بر سر سرمایه نمادین» که از دیدگاه بوردیو^۲ محرک اصلی کنش و واکنش در حوزه علم یا به عبارتی پویایی آن است، شاخص‌هایی را برای سنجش دقیق‌تر وضعیت فعلی علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران طرح کند.

1. Reflexivity

2. Bourdieu

۲. ضرورت رویکرد مقایسه‌ای

به نظر می‌رسد وقتی ما در یک بررسی انتقادی، از ضعف یا وضعیت نامطلوب یا به تعبیری رایج‌تر و عامیانه‌تر، از ناکارآمدی علوم اجتماعی در ایران صحبت به میان می‌آوریم، ناخودآگاه الگویی از علوم اجتماعی قوی یا دارای وضعیت مطلوب یا در تعبیری نادقیق کارآمد^۱ در ذهن مان است که در مقایسه با آن، وضعیت فعلی علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران را ضعیف یا نامطلوب یا ناکارآمد ارزیابی می‌کنیم؛ گرچه ممکن است به این الگوی ذهنی از وضعیت مطلوب و ایده‌آل تصریح نکرده باشیم. یک راه تدقیق و تصریح الگوی وضعیت پویای علوم در قالب شاخص‌های روشن و قابل سنجش، آغاز از یک رویکرد نظری، تعریف مفاهیم پویایی یا کارآمدی بر اساس آن رویکرد نظری و شاخص‌سازی مفاهیم مورد بحث است^۲. این در حالی است که وضعیت علوم اجتماعی در ایران می‌تواند نه در مقایسه با یک وضعیت ایده‌آل در عالم نظر بلکه با یک وضعیت عینی دیگر مورد مقایسه قرار گیرد^۳.

حال اگر به مصادیقی توجه شود که معمولاً به صورت تلویحی و تصریح‌نشده مرجع مقایسه برای بررسی انتقادی وضعیت فعلی علوم اجتماعی دانشگاهی قرار می‌گیرند، دو الگوی رایج مقایسه به چشم می‌خورد: یکی مقایسه وضعیت فعلی علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران با وضعیت دیگر علوم مانند علوم پایه یا فنی^۴ مهندسی و پزشکی در ایران و دیگری مقایسه وضعیت فعلی علوم اجتماعی دانشگاهی با وضعیت علوم اجتماعی در کشورهای پیشرفته.

۱. نگارنده کاربرد مفهوم ناکارآمدی در مورد وضعیت علوم اجتماعی را نامناسب و نادقیق می‌داند؛ زیرا این مفهوم مدیریتی در ساده‌ترین تعریف خود ناظر به عدم دستیابی به اهداف به‌رغم صرف هزینه است؛ این درحالی است که هدف‌گذاری برای علوم اجتماعی به این شکل روشن و مشخص که بتوان عدم دستیابی به آن را با شاخص‌هایی معتبر مورد بررسی قرار داد، هدف بلندپروازانه‌ای به نظر می‌رسد؛ زیرا اساساً توافقی عام مبنی بر چیستی هدف علوم اجتماعی وجود ندارد، مگر آنکه به تعبیری عامیانه و رایج، هدف علوم اجتماعی را حل مسائل اجتماعی بدانیم که از آنجایی که موضع محقق در زمینه مسائل اجتماعی، برساخت‌گرایی اجتماعی است؛ بدین معنا که اساساً محقق معتقد است جامعه‌شناس در مقام جامعه‌شناس نمی‌تواند برای یک مسئله اجتماعی عینیت قائل شود؛ چراکه مسائل اجتماعی بیش از آنکه از جنس تضادهای واقعی و عینی در جهان اجتماعی باشند، «ادعاهایی» در باب تعارض و ناسازگاری و به تعبیری مسئله در جهان اجتماعی هستند که به طور موفقیت‌آمیزی از سوی گروه‌های ذینفع «برساخته» شده‌اند، لذا اساساً نمی‌تواند با این تعبیر رایج در مورد هدف علوم اجتماعی هم‌رای باشد.

۲. برای نمونه‌هایی از این مطالعات نگاه کنید به: زندوانی، ۱۳۷۲؛ جانعلی‌زاده، ۱۳۷۳؛ بهروان، ۱۳۷۶؛ معمار، ۱۳۸۳؛ محمدی، ۱۳۸۴؛ قانع‌راد، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۷؛ شارع‌پور و فاضلی، ۱۳۸۶.

۳. بحث در مورد ضرورت رویکرد مقایسه‌ای به عنوان چارچوب روش‌شناختی موردنیاز برای دستیابی به عینیت نسبی در پژوهش‌های اجتماعی مفصل‌تر از آن است که در این مقاله مجال طرح داشته باشد. برای اطلاع از بحثی روش‌شناختی در مورد عینیت پژوهش‌های اجتماعی و ضرورت مقایسه وضعیت‌های عینی با یکدیگر نگاه کنید به فی: ص ۳۵۴-۳۶۹. همچنین نگاه کنید به آروین، ۱۳۹۰؛ ویتگنشتاین، هایک، گادامر، درآمدی بر یک روش‌شناسی تلفیقی در علوم اجتماعی.

نگارنده در جای دیگری^۱ به طور مفصل نشان داده است که انجام این دو مقایسه تا چه حد دشوار و چالش‌برانگیز است؛ به‌ویژه از منظر شاخص‌هایی که معمولاً از آنها استفاده می‌شود مانند مقایسه تعداد مقاله‌های ISI در رشته‌های مختلف که شاخص چندان معتبر و روایی به نظر نمی‌رسد؛ بدین معنا که سنجش‌گر دقیق آن چیزی نیست که درصدد سنجش آن است. ماهوی بودن نقش زبان در علوم اجتماعی یکی از دشواری‌های استفاده از شاخص پیش‌گفته برای انجام مقایسه است.^۲

اما اگر ما به دلیل دشواری‌های دو الگوی پیش‌گفته برای مقایسه، از انجام مقایسه میان وضعیت علوم اجتماعی دانشگاهی با وضعیت دیگر علوم در ایران یا وضعیت این علوم در کشورهای دیگر صرف‌نظر کنیم، چه الگوی جایگزینی برای تحقق آن رویکرد مقایسه‌ای در بررسی وضعیت این علوم وجود دارد؟ الگوی پیشنهادی نگارنده ناظر به مقایسه میان وضعیت روشنفکری اجتماعی (منظور دسته‌ای از روشنفکران که در حوزه تفکر اجتماعی^۳ سیاسی نظریه‌پردازی کرده‌اند و از همین منظر می‌توان آنها را از روشنفکران ادبی-هنری متمایز کرد) و علوم اجتماعی دانشگاهی است.

قاعداً اولین پرسشی که در باب این الگوی پیشنهادی برای مقایسه طرح می‌شود آن است که اساساً این مقایسه چه توجیهی دارد یا به عبارت دیگر، بر مبنای کدام وجوه تشابه میان حوزه روشنفکری اجتماعی و علوم اجتماعی دانشگاهی می‌توان دست به چنین مقایسه‌ای زد؟ این پرسش به‌ویژه وقتی جدی‌تر می‌شود که انتقادی بنیادی مبنی بر قیاس مع الفارق بودن این مقایسه را در نظر بگیریم از آن جهت که منتقدان احتمالی، نظریه‌پردازی در حوزه روشنفکری را معطوف به عمل و تغییر در واقعیت می‌دانند؛ اما حوزه علم نه به معنای مطلق آگاهی بلکه به معنای science را ناظر به کشف واقعیت. از این جهت منتقدان این مقایسه معتقدند به‌رغم تشابه ظاهری کنش میان این دو حوزه یعنی نظریه‌پردازی درباره جامعه‌ی ایران، اما تفاوت بنیادی اهداف و نیات معطوف به این کنش، باعث تفاوت قاعده‌مندی‌های حاکم بر این دو حوزه خواهد بود. در پاسخ به چنین پرسشی است که ضرورت به‌کارگیری یک چارچوب مفهومی آشکار می‌شود تا با استناد به آن، وجوه تشابه یا تفاوت میان دو امر مورد مقایسه آشکار شود.

۱. نگاه کنید به آروین، ۱۳۹۰؛ ص ۱۱-۲۳.

۲. برای بحث مفصل‌تر در این مورد نگاه کنید به داوری اردکانی، ۱۳۸۶؛ همچنین تفاوت معنادار الگوهای رشد در علوم اجتماعی و انسانی با علوم پایه و فنی و مهندسی که حتی در نبود مسئله زبان، امکان مقایسه میان رشته‌های مختلف علوم را دشوار می‌کند. برای نمونه‌ای از این مطالعات نگاه کنید به: Najman & Hewitt, 2003 همچنین یافته‌های مشابهی را می‌توان در داوری‌پناه، ۱۳۸۶ مشاهده کرد.

۳. چارچوب مفهومی

چارچوب مفهومی منتخب در این مقاله، رویکرد بوردیو نسبت به حوزه علم است که به طور عمده در کتاب «علم و تامل‌پذیری»^۱ و نیز در «انسان‌دانشگاهی»^۲ شرح داده شده و در مقاله‌ها و سخنرانی‌های دیگری مانند «ویژگی‌های میدان علمی و شرایط اجتماعی رشد عقل»^۳ مورد اشاره قرار گرفته است. رویکرد اصلی نظریات بوردیو در باب علم را شاید بتوان در نقل قول زیر یافت:

«خالص‌ترین عرصه محض‌ترین علوم، میدانی اجتماعی است همچون سایر میدان‌ها، توأم با توزیع قدرت و انحصارگری‌هایش، منازعات و راهبردهایش، منافع و مزایایش؛ اما میدانی است که در آن همه این اشتراکات با بقیه میدان‌ها صورتی خاص به خود می‌گیرد» (بوردیو، ۱۹۹۹، ص ۳۱ به نقل از شارع‌پور و فاضلی، ۱۳۸۶، ص ۲۹).

از آنجایی که عرصه علم نیز میدانی اجتماعی است، دارای ویژگی‌های مفهوم میدان است؛ گرچه این ویژگی‌ها چنان‌که در همین نقل قول آمده است در عرصه علم صورتی خاص به خود می‌گیرد. ویژگی‌های عام میدان‌های اجتماعی در اندیشه بوردیو بدین شرح است:

«به طور کلی یک میدان [عرصه] نوعی قلمرو زندگی اجتماعی است که دارای قواعد سازماندهی خاص خود است، مجموعه‌ای از موقعیت‌ها را فراهم می‌کند و حامی کنش‌های مرتبط با آن موقعیت‌هاست. مشارکت‌کنندگان عرصه‌های اجتماعی، درست همانند بازیگران یک بازی در موقعیت‌های متفاوتی قرار دارند. مثلاً، وکیلی در یک شهر کوچک و «قاضی دیوان عالی» هر دو در عرصه حقوقی مشارکت دارند؛ اما موقعیت‌های متفاوت آنان فرصت‌های متفاوتی در اختیارشان قرار می‌دهد و باعث می‌شود استراتژی‌های متفاوتی برگزینند. از نظر بوردیو کنش موجود در یک عرصه صرفاً بازتاب مکانیکی موقعیت‌های تثبیت شده نیست، بلکه محصول انواع طرح‌های متضاد موضع‌گیری است.» (به نقل از جلالی‌پور، ۱۳۸۷، ص ۳۱۷).

بنابراین از نظر بوردیو، یک میدان اجتماعی حداقل دست کم سه ویژگی دارد و قاعداً میدان علمی نیز دارای این سه ویژگی عامی است که در میدان علم شکل خاصی به خود می‌گیرند. این سه ویژگی عام عبارتند از: سازماندهی خاص و قواعد ناشی از آن، مجموعه‌ای از موقعیت‌ها و کنش‌های مرتبط با آن موقعیت‌ها که بر مبنای فرصت‌های ناشی از موقعیت‌ها و استراتژی‌های افراد شکل می‌گیرد؛ اما آنچه باعث اولین ویژگی شکل‌دهی به یک میدان می‌شود چیست؟ در واقع

1. Science of Science and Reflexivity

2. Homo Academicus

3. The Specificity of the Scientific Field and the Social Conditions of the Progress of Reason

سازماندهی یک میدان اجتماعی چگونه و بر محور چه عاملی شکل می‌گیرد؟ «وجود اشکال مختلف «سرمایه» مهیاگر ساختاری بنیادین برای سازماندهی میدان‌ها و به این ترتیب شکل‌گیری انواع مختلف «منش» و کنش‌های مرتبط با آن‌هاست.» (همان)

«من میدان را شبکه، منظومه، روابط عینی میان موقعیت‌هایی تعریف می‌کنم که به خاطر وجودشان و به خاطر تعیین‌هایی که از طریق وضعیت کنونی و بالقوه خویش به عاملان و نهادها و دارندگان خویش تحمیل می‌کنند، به صورت عینی قابل تعریف هستند... به خاطر ساختار توزیع قدرت (یا سرمایه) که تصاحب آن موجب دسترسی به منافع خاصی می‌شود که در این میدان محل نزاع هستند و همچنین از طریق رابطه عینی‌شان با سایر موقعیت‌ها...» (واکوانت^۱، ۱۹۸۹، ص ۳۹ به نقل از جنکینز، ۱۳۸۵، ص ۱۳۶).

بنابراین، میدان نظام ساخت یافته موقعیت‌هایی است - که توسط افراد یا نهادها اشغال می‌شود - که ماهیت آن تعریف‌کننده وضعیت برای دارندگان این موقعیت‌هاست. میدان همچنین نظام نیروهایی است که بین این موقعیت‌ها وجود دارد؛ یک میدان از درون بر اساس روابط قدرت ساخت می‌یابد. موقعیت‌های یک میدان با یکدیگر روابط سلطه، متابعت یا هم‌ارزی (همگونی) برقرار می‌کنند که به دلیل دسترسی هر یک از آنها به کالاها یا منابعی (سرمایه) است که در این میدان محل نزاع است. این کالاها را می‌توان اصولاً به چهار مقوله تفکیک کرد: سرمایه اقتصادی، سرمایه اجتماعی (انواع گوناگون روابط ارزشمند با دیگران مهم)، سرمایه فرهنگی (انواع و اقسام معرفت مشروع) و سرمایه نمادین (پرستیژ و افتخار اجتماعی) (بورديو، ۱۹۹۱، ص ۲۲۹-۲۳۱ به نقل از همان). ماهیت این موقعیت‌ها و «تعریف عینی» آنها، باید در رابطه آنها با شکل مناسب و در خور سرمایه جستجو شود. نفس وجود یک میدان به معنای پیش‌فرض گرفتن و خلق کردن عقیده به مشروعیت و ارزش سرمایه‌ی محل نزاع میدان است. این نفع و علاقه مشروع در میدان توسط همان فرآیندهای تاریخی‌ای ایجاد می‌شوند که خود میدان را نیز ایجاد می‌کنند (بورديو، ۱۹۹۰، ص ۸۸ به نقل از همان).

بر اساس آنچه گفته شد، آنچه به یک میدان تعیین می‌دهد بدین معنا که آنرا از دیگر میدان‌ها متمایز می‌کند، نوع سرمایه مورد منازعه در آن میدان است. بر این مبنا، تشابه اصلی دو میدان علوم اجتماعی دانشگاهی با میدان روشنفکری سیاسی^۲ اجتماعی، تشابه در سرمایه مورد منازعه است که در هر دو میدان سرمایه نمادین است. بنابراین مقایسه این دو میدان بر مبنای نادیده گرفتن تفاوت‌هایشان نیست؛ بلکه بر مبنای رویکرد خاصی انجام می‌شود که از آن منظر، این دو میدان دارای قواعد و سازماندهی مشابهی هستند که بر مبنای سرمایه مشابه مورد منازعه شکل می‌گیرد.

1. Wacquant

۴. چارچوب روش شناختی و شاخص‌های عملیاتی

به نظر می‌رسد مفهوم پویایی میدان علم را که در رویکرد بوردیوی می‌شکل‌گیری منازعات جدی بر سر سرمایه‌ی نمادین است، می‌توان در قالب پنج شاخص عملیاتی بررسی کرد که عبارتند از: شکل‌گیری و تثبیت مکاتب فکری رقیب در داخل میدان، منازعه بر سر مالکیت نمادین پارادایم‌های نظری، تمایز و تشخیص نشریات بر مبنای رویکردهای نظری، میزان تاثیر بر میدان فکری هم‌جوار و با حوزه موضوعی مشابه و سرانجام میزان تاثیرگذاری بر تحولات سیاسی - اجتماعی جامعه. در ادامه تعاریف دقیق‌تری از این شاخص‌های پیشنهادی ارائه شده و در هر مورد مثال‌هایی جهت روشنی‌بخشی به مفاهیم مورد بحث بیان شده است.

۴-۱. شکل‌گیری و تثبیت مکاتب فکری رقیب

به نظر می‌رسد روشنفکری اجتماعی در ایران از مکاتب مختلفی تشکیل شده که هر کدام مدعی توصیف و تبیین دقیق‌تر و منطبق با واقع از جامعه ایرانی، وجوه و نهادهای مختلف آن و تحولات اجتماعی - سیاسی جامعه هستند. این مکاتب گرچه شاید با نظریه‌پردازان اصلی خود مانند شریعتی، فردید، آل‌احمد، نصر، شایگان، سروش و سید جواد طباطبایی و امثال آنها شناخته شوند، اما واقعیت مهم‌تر آن است که این مکاتب منحصر به آرا و نظریات این نظریه‌پردازان اصلی باقی نمانده‌اند و هر یک دارای شاگردان و شارحان مخصوص به خود هستند که درون سنت نظری پایه گذاشته شده از سوی آن نظریه‌پردازان محوری مشغول به نظریه‌پردازی هستند.

به همین دلیل است که ما از لفظ «مکتب» برای اشاره به این قطب‌های کوچک و بزرگ میدان روشنفکری استفاده می‌کنیم؛ چون این مکاتب مختلف دقیقاً مشابه همان قطب‌های مورد اشاره از سوی بوردیو هستند که برای کسب سهم بیشتری از سرمایه‌ی اصلی این میدان یعنی سرمایه نمادین با یکدیگر مبارزه می‌کنند.

این درحالی است که بنابر تجربه جامعه‌شناسان ایرانی و تاملات بازان‌دیشانه خود آنها نسبت به جامعه‌شناسی دانشگاهی در ایران، این رشته بعد از حدود نیم قرن که از پایه‌گذاری‌اش می‌گذرد، هنوز نتوانسته است مکاتب مشخصی را درون این رشته شکل دهد؛ به گونه‌ای که این مکاتب بتوانند دانشجویان و پژوهشگران را به سوی خود جذب نموده و بر سر اعتبار نظریات و پژوهش‌هایی که بر مبنای پارادایم نظری مکاتب مختلف انجام می‌شود یا به تعبیر بوردیوی بر سر سرمایه نمادین به مبارزه برخیزند.

برای مثال توکل و رحیمی^۱ (۲۰۱۲) در مصاحبه‌های انجام شده در پژوهش خود با جامعه‌شناسان، ضعف نظریه‌پردازی تخصصی در جامعه‌شناسی دانشگاهی را مورد تأیید قرار داده‌اند. این مسئله همچنین در همایش‌های برگزار شده نیز از سوی جامعه‌شناسان مختلف مورد اشاره قرار گرفته است. برای مثال در همایش مسائل علوم اجتماعی ایران (۱۳۸۵)، مسعود چلبی در میزگردی با عنوان «ملاحظاتی پیرامون برنامه آموزش رشته‌ی جامعه‌شناسی» به جریان غالب کارهای نظری که دچار نوعی «آشفتگی نظری» که خود آن را «آنومی جامعه‌شناختی» نامیده است، اشاره کرده و آن را انعکاسی از وضعیت «آنومی اجتماعی» دانسته بود که «جامعه کلاً سخت با آن دست به گریبان است».

آزاد ارمکی نیز در همین همایش در مقاله‌ای با عنوان «جامعه‌شناسی و چالش‌های آن طی نسل‌های متعدد؛ گسست یا انباشتگی علمی؟» به بحث در مورد «عدم شکل‌گیری جامعه‌شناسی در ایران (فقدان مناقشات نظری، مفهومی و تجربی) می‌پردازد. همچنین عدم شکل‌گیری برنامه‌های تحقیقاتی مختلف که بر روی مسائل مشخصی کار کنند و فقدان تعهد جامعه‌شناسان ایرانی به یک برنامه تحقیقاتی مشخص عمده‌ترین ضعفی بوده است که از سوی اباذری (۱۳۸۹) مورد اشاره قرار گرفته است.

آشکار است که آزمون فرضیه پیش‌گفته مبنی بر وجود مکاتب نظری در روشنفکری اجتماعی در مقایسه با عدم وجود این مکاتب در علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران نیازمند بررسی نظام‌مند این دو حوزه است که در پژوهش جداگانه‌ای قابل انجام است، آنچه در این جا طرح شده صرفاً یک فرضیه قابل آزمون بر مبنای مطالعات اکتشافی انجام شده که به منظور روشنی بخشی به شاخص پیشنهادی ارائه شده است.

۴-۲. منازعه بر سر مالکیت نمادین پارادایم‌های نظری

یکی از مصداق‌های ملموس مبارزه بر سر سرمایه نمادین در میدان روشنفکری، جدال نظریه‌پردازان مختلف بر سر مالکیت نمادین نظریات ارائه شده است، یکی از مشهورترین این جدال‌ها در قالب جدال لفظی سید جواد طباطبایی و آرامش دوستدار بر سر مالکیت نمادین نظریه امتناع اندیشه در ایران است که هر یک سعی می‌کند با استناد به تاریخ و محتوای آثارش، خود را در ارائه این نظریه متقدم‌تر نشان داده و رقیب را به قرض گرفتن یا در حالت جدال‌گونه‌ترش به دزدی نظریه از خود متهم کند.

این در حالی است که به نظر می‌رسد در حیطه جامعه‌شناسی دانشگاهی اساساً چنین منازعات نمادینی بر سر مالکیت نظریات بنیادی و قابل توجه در باب جامعه ایران و تبیین تحولاتش وجود ندارد تا آنجایی که باز بنابر تجربه خود جامعه‌شناسان، اغلب نقدها و احیاناً جدال‌های قلمی میان جامعه‌شناسان در نشریات تخصصی جامعه‌شناسی، بیشتر به تعارفات دانشگاهی شبیه است تا نقد جدی نظریات یکدیگر. همین رویه در جلسات دفاع از پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری هم تا حد زیادی صادق است و جامعه‌شناسان این روند غیرانتقادی حاکم بر فضای دانشگاهی را یکی از موانع جدی رشد و پویایی رشته‌ی جامعه‌شناسی می‌دانند.^۱

این در حالی است که در میدان روشنفکری نه فقط از این دست تعارفات غیرانتقادی میان مکاتب مختلف وجود ندارد؛ بلکه منازعات نمادین که در قالب نقدهای نوشتاری در نشریات خاص هر مکتب فکری منتشر می‌شود، آنچنان جدی و پر طول و تفصیل و همراه با جزئیات نظری است که گاهی طرفین دعوا یکدیگر را به نقد و سوگیری شخصی متهم می‌کنند. در حالی که جامعه‌شناسان نبود روند انتقادی حاکم بر مناسبات دانشگاهی را ناشی از ضعف تفکر انتقادی و نبود فرهنگ نقدپذیری در سنت فرهنگی ایرانی (مثلاً با ارجاع به نقش‌های نهادینه به لحاظ فرهنگی مرید و مرادی در عرفان ایرانی) می‌دانند؛ اما در میدانی با حوزه موضوعی مشابه این فرهنگ انتقادی آنچنان پررونق است که گاه از آن به دعوای شخصی میان متفکران ایرانی یاد می‌شود. آزمون فرضیه طرح شده در این مورد نیز نیازمند یک بررسی نظام‌مند پژوهشی است و آنچه در اینجا طرح شده صرفاً جهت روشنی‌بخشی به شاخص عملیاتی پیشنهادی بیان شده است.

۳-۴. تمایز و تشخیص نشریات بر مبنای رویکردهای نظری

پیرو شاخص‌های پیشین، می‌توان به بررسی تفاوت ماهوی نشریات روشنفکرانه و نشریات تخصصی رشته جامعه‌شناسی پرداخت. نشریات روشنفکرانه معمولاً پایگاه فکری یکی از مکاتب فعال در میدان روشنفکری محسوب می‌شوند و نویسندگان آن معمولاً در ارتباط ارگانیک با یکدیگر و در قالب یک شبکه فکری به تولید و انتشار مطالب می‌پردازند. برای مثال روشنفکران دینی در نشریه کیان، روشنفکران ملی - مذهبی در مجله ایران فردا و حلقه خاصی از اندیشمندان چپ‌گرا در مجله گفتگو.

این در حالی است که به نظر می‌رسد نشریات تخصصی رشته جامعه‌شناسی از جهت وابستگی

۱. برای مثال نگاه کنید به نگاه کنید به توکل و رحیمی، ۲۰۱۲، ص ۲۰۶؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه‌های انجام شده از سوی انجمن جامعه‌شناسی که در آن برخی جامعه‌شناسان مانند عبدالحسین نیک‌گهر و سعید معیدفر به این روند غیرانتقادی در فضای جامعه‌شناسی دانشگاهی در ایران اشاره کرده‌اند.

به دانشگاه‌های مختلف از یکدیگر متمایز می‌شوند و چندان تمایز و تشخیص نظری از یکدیگر ندارند. حتی شماره‌های مختلف یک نشریه نیز مجموعه مقاله‌هایی از نویسندگان متعلق به یک حوزه نظری را نمایندگی نمی‌کند و حداکثر تشابه مقاله‌های یک شماره تشابه موضوعی است. این عدم تشخیص نظری و عدم تعلق به یک پارادایم نظری حتی در قدیمی‌ترین نشریات علوم اجتماعی مانند نامه علوم اجتماعی نیز به چشم می‌خورد؛ درحالی‌که جوانترین نشریات روشنفکرانه به سرعت به پایگاه نظری یک گروه فکری و مکتب نظری تبدیل می‌شوند و معمولاً با انواع روش‌های مشروع و نامشروع از ورود نویسندگان متعلق به حوزه‌های فکری رقیب جلوگیری می‌کنند؛ همان‌طورکه مثلاً نامه علوم اجتماعی به طور عمده محل نشر مقاله‌های اساتید دانشگاه تهران است و نامه مدرس محل نشر مقاله‌های اساتید دانشگاه تربیت مدرس و مجله‌های تخصصی علوم اجتماعی در دانشگاه‌های شهید بهشتی و علامه طباطبایی محل نشر مقاله‌های اساتید همان دانشگاه؛ این درحالی است که دانشگاه‌ها در خارج از ایران خود نماینده یک مرام و مشرب فکری هستند که گاهی مکاتب فکری با نام آنها شناخته می‌شوند مانند مکتب شیکاگو، مکتب کمبریج و مکتب آکسفورد؛ اما در ایران دانشگاه‌ها فاقد چنین تشخیص فکری و نظری هستند.

در واقع آنچه در لفظی انتقادی با عنوان «باند» تایید و نشر مقاله‌ها از آن یاد می‌شود، هم در نشریات روشنفکرانه وجود دارد و هم در نشریات تخصصی جامعه‌شناسی؛ اما باندهای نشریات روشنفکرانه به طور عمده باندهای فکری هستند که پژوهشگران و نویسندگان فعال در یک حوزه فکری را شامل می‌شوند و باندهای فعال در نشریات تخصصی جامعه‌شناسی از کسانی تشکیل شده‌اند که تنها شاید در وابستگی سازمانی‌شان به دانشگاه و میزان قدرت و نفوذشان در رده‌های مختلف سازمانی با یکدیگر اشتراک دارند. همین مسئله است که باعث می‌شود مثلاً با تغییر مدیر گروه یک رشته در یک دانشگاه، حجم مقاله‌های منتشر شده از یک یا چند نویسنده خاص تغییر محسوسی پیدا کند، بدون اینکه این تغییر نویسندگان به معنای تغییر مشرب فکری حاکم بر آن نشریه در دوره‌ای خاص باشد.

این در حالی است که نشریات روشنفکرانه از سنت فکری قدرتمندی برخوردارند؛ چنان‌که اگر در یک لحظه از زمان و بنا به دلایلی تمامی نویسندگان یک نشریه که متعلق به مشرب فکری خاصی هم هستند از آن نشریه خارج شوند معمولاً نشریه برای دوره‌ای تعطیل شده و در دوره بعدی انتشار هم کل رویکرد نظری حاکم بر نشریه دچار تغییر جدی خواهد شد، مانند اتفاقی که برای نشریه کیهان فرهنگی در سال ۱۳۶۹ رخ داد.

در عین حال از آنجایی که چاپ و انتشار نشریات در ایران به شدت متأثر از سیاست‌های دولت

در این زمینه است، تعدد و تنوع نشریات روشنفکرانه تنها در دوره‌های خاصی امکان بروز یافته است و در دوره‌هایی، نشریات روشنفکرانه آنچنان کم تعداد بوده‌اند که شاید تمایز بخشی مکاتب به لحاظ نشریات چندان قابل ردیابی و پیگیری نباشد؛ اما در همین دوره‌ها نیز مکاتب نظری مختلف در سنت روشنفکری، خود را در قالب حلقه‌های فکری مختلف نشان داده‌اند که در انتهای همین قسمت به آنها پرداخته می‌شود.

بر همین مبنا می‌توان بنگاه‌های نشر کتاب را که در حوزه چاپ کتب حاوی نظریات اجتماعی - سیاسی شناخته شده‌اند، از نظر تعلق و نمایندگی جریان‌های مختلف روشنفکری بررسی کرد. برای مثال می‌توان به بنگاه‌های نشر کتاب مانند طرح نو و ماهی (خشایار دیهیمی و عزت‌الله فولادوند)، مرکز (بابک احمدی)، گام نو (مراد فرهادپور، امید مهرگان، شهریار وقتی‌پور)، صراط (سروش)، کویر (کدیور)، موسسه فرهنگی نگاه معاصر (ملکیان) و آگه (کتاب‌های کلاسیک اندیشه سیاسی - اجتماعی چپ) اشاره کرد که هر کدام با الفاظی انتقادی دیگران را به باند بازی در حوزه چاپ و نشر کتاب متهم می‌کنند و معمولاً نیز از نویسندگان و آرای مکاتب فکری متفاوت و متضاد کمتر کتابی به چاپ می‌رسانند.

این در حالی است که به نظر می‌رسد کتب اساتید دانشگاه معمولاً از سوی نشرهای دانشگاهی به چاپ می‌رسند و دقیقاً مانند نشریات، کمتر تمایز و تشخیص فکری میان نشرهای دانشگاهی مختلف به چشم می‌خورد. در واقع نویسندگان انتشارات دانشگاه تهران یا دانشگاه شهید بهشتی و علامه طباطبایی تنها از منظر وابستگی سازمانی به دانشگاه‌های مختلف از یکدیگر متمایزند نه از منظر آرا و مکاتبی که در قالب کتاب‌های منتشر شده ارائه می‌شوند. این در حالی است که وابستگی نشرها به دانشگاه‌ها در جوامع دیگر نیز تنها وابستگی سازمانی به دانشگاه نیست و برای مثال تفاوت میان مکتب آکسفورد و کمبریج در کتاب‌های منتشر شده از سوی این دو بنگاه نشر نیز بارز است. در واقع عدم تمایز مکاتب نظری و به یک معنا، عدم وجود پارادایم‌های فکری مختلف در حوزه جامعه‌شناسی دانشگاهی خود را در قالب عدم تمایز فکری - نظری بنگاه‌های نشر دانشگاهی هم نشان می‌دهد.

در عین حال نشر کتاب نیز گرچه نه به اندازه حوزه انتشار مجلات و نشریات، اما تا اندازه‌ای تحت تاثیر سیاست‌های دولت در زمینه‌ی اجازه چاپ و نشر است؛ بنابراین مکاتب نظری روشنفکرانه در موقعیت‌های قبض سیاست‌های دولتی که معمولاً چاپ کتب و نشریات یا در واقع عرصه فرهنگ مکتوب با محدودیت‌های جدی مواجه می‌شود، خود را در قالب شکل‌گیری و تثبیت حلقه‌های روشنفکرانه و بسط فرهنگ شفاهی مکاتب و نظریات مختلف نشان می‌دهد مانند حلقه

فکری فردید و شاگردانش.

این در حالی است که به نظر می‌رسد در آکادمی، جلسات میان اساتید حوزه جامعه‌شناسی معمولاً به جلسات گروه جامعه‌شناسی که بیشتر حول محور رتق و فتق امور اجرایی - سازمانی می‌یابد محدود می‌شود و ارتباط فکری میان همکاران در صورت وجود نیز بسیار پراکنده و مقطعی است و معمولاً کمتر ارتباطات فکری - نظری یا در واقع اجتماعات علمی خودجوش و نهادینه مانند آنچه در حوزه روشنفکری به چشم می‌خورد، وجود دارد.

لازم به ذکر است که همه شاخص‌های پیش‌گفته شامل منازعه بر سر سرمایه نمادین در قالب مجادلات لفظی - کلامی و نیز ایجاد و تثبیت پایگاه‌های نمادین در قالب انتشار مجلات و نشریات، بنگاه‌های چاپ و نشر کتاب و حلقه‌های فکری، به صورت تمایز یافته‌تر و تکامل یافته‌تری در روشنفکری ادبی - هنری به چشم می‌خورد. نگارنده در رساله کارشناسی ارشد خود در رشته علوم سیاسی با عنوان «سنت روشنفکری در ایران: گفتمان‌های فراگیر و در حاشیه» (مطالعه موردی سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۲) نشان داده است که چگونه سنت روشنفکری در سال‌های مورد بحث شکلی به‌طور عمده ادبی - هنری به خود می‌گیرد، برخلاف سنت سال‌های ابتدایی که در قالب نظریه‌پردازی سیاسی - اجتماعی شکل گرفته است.

بر همین مبنا نشریاتی که نگارنده در آن تحقیق به عنوان نماد گروه‌های مختلف روشنفکری به بررسی آنها می‌پردازد (مجلات یغما به عنوان روشنفکران محافظه‌کار، سخن به عنوان روشنفکران میانه‌رو و تا حدی لیبرال، مجله پیام نو متعلق به روشنفکران حامی شوروی، مجله علم و زندگی به عنوان نماد طیف چپ مستقل از شوروی و اندیشه و هنر به عنوان جایگاه روشنفکران متعلق به طیف فکری چپ انتقادی و هنری) همگی نشریاتی ادبی - هنری به شمار می‌روند؛ لذا شاخص‌های مورد بحث در این تحقیق که نگارنده آنها را بنابر ضرورت بحث و مقایسه با حوزه آکادمی علوم اجتماعی، در دایره نظریه‌پردازان سیاسی - اجتماعی حوزه روشنفکری محدود کرده است، این شاخص‌ها به شکل آشکارتر و تمایز یافته‌تری در حیطه روشنفکری ادبی - هنری نیز قابل پیگیری است.

مانند موارد پیشین، آنچه در این قسمت از حوزه علوم اجتماعی دانشگاهی و حوزه روشنفکری اجتماعی مورد استناد قرار گرفته، تنها فرضیاتی قابل آزمون هستند که بر مبنای مطالعات اکتشافی و جهت روشنی بخشی به شاخص مورد بحث ارائه شده و آزمون نظام‌مند آن نیازمند پژوهشی جداگانه است.

۴-۴. میزان تاثیر بر میدان فکری هم‌جوار و با حوزه موضوعی مشابه

شاخص بعدی که می‌تواند در جهت تمایزبخشی میدان روشنفکری از میدان علوم اجتماعی دانشگاهی به کار گرفته شود، میزان تبادلات فکری- نظری این دو میدان در حوزه‌های موضوعی مشابه است که به نظر می‌رسد به طور عمده از سمت میدان روشنفکری به میدان علوم اجتماعی دانشگاهی در جریان است و شکل عکس آن بسیار محدود است. منظور از این سخن آن است که معمولاً جامعه‌شناسان دانشگاهی نظریات تولید شده در حیطه روشنفکری را دست‌کم در حدی متوسط به رسمیت می‌شناسند. گرچه معمولاً این نظریات از دقت‌های علمی و ریزه‌کاری‌های روش‌شناسانه بی‌بهره‌اند، اما معمولاً آنچنان فراگیری و گستردگی‌ای در تبیین وقایع و تحولات اجتماعی-سیاسی پیدا می‌کنند که جامعه‌شناسان دانشگاهی ناگزیر از در نظر گرفتن آنها هستند (برای مثال نگاه کنید به تعدد پایان‌نامه‌ها در مورد آرای شریعتی، سروش و برخی دیگر از نظریه‌پردازان حوزه روشنفکری).

آشکار است که تدقیق در این شاخص و آزمون فرضیه طرح شده در ذیل آن، جز با بررسی نظام‌مند استنادات مختلف این دو حوزه به نظریات تولید شده در هریک از آنها امکان‌پذیر نیست که خود می‌تواند مبنای پژوهش جداگانه‌ای باشد.

۴-۵. میزان تاثیرگذاری بر تحولات سیاسی-اجتماعی جامعه

اما آخرین شاخصی که می‌توان با استناد به آن تمایز میدان روشنفکری و علوم اجتماعی دانشگاهی را مورد بررسی قرار داد، میزان تاثیرگذاری این دو میدان بر تحولات اجتماعی-سیاسی در جامعه است. در حالی که معمولاً آرا و نظریات طرح شده در مجلات کیان، آدینه، پیام امروز، ایران فردا در نیمه اول دهه هفتاد زمینه‌ساز شکل‌گیری انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ و تحولات رخ داده در نیمه دوم این دهه تلقی می‌شود، به نظر می‌رسد دانشکده‌های علوم اجتماعی، تنها به صورت پسینی و در واکنش به رویکردهای مسلط بر دولت اصلاحات، به پژوهش اجتماعی در باب مفاهیمی مانند توسعه سیاسی و جامعه مدنی در نیمه دوم دهه هفتاد و نیمه اول دهه هشتاد روی آوردند. بررسی نظام‌مند این شواهد و آزمون این فرضیه طرح شده نیز می‌تواند در قالب یک پروژه پژوهشی مستقل انجام شود.

۵. نتیجه‌گیری

هدف از این مقاله طرح یک چارچوب مفهومی و روش‌شناختی به منظور بررسی انتقادی وضعیت علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران است؛ بدین معنا که نشان داده شود این علوم در مقایسه با کدام وضعیت مطلوب و کارآمد است که مورد انتقاد قرار گرفته و دارای ضعف و ناکارآمدی تلقی می‌شود. در ابتدا نشان داده شد که چرا مقایسه میان وضعیت این علوم با وضعیت علوم طبیعی یا فنی - مهندسی یا مقایسه وضعیت این علوم با وضعیت علوم اجتماعی در کشورهای غربی دشوار و چالش‌برانگیز است.

سپس با توضیح چارچوب مفهومی بوردیویی، وجوه تشابه میان علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران با روشنفکری اجتماعی بیان شد و در ادامه مفهوم بوردیویی «منازعه بر سر سرمایه نمادین» که در دیدگاه او موتور محرکه پویایی میدان علم است، مبنای تشابه این دو میدان قرار گرفته که بر اساس آن انجام مقایسه میان این دو میدان امکان‌پذیر می‌شود.

در ادامه شاخص‌های عملیاتی پنج‌گانه‌ای به منظور بررسی مفهوم «منازعه بر سر سرمایه نمادین» در دو میدان پیشنهاد شده است که عبارتند از: شکل‌گیری و تثبیت مکاتب فکری رقیب در داخل میدان، منازعه بر سر مالکیت نمادین پارادایم‌های نظری، تمایز و تشخیص نشریات بر مبنای رویکردهای نظری، میزان تاثیر بر میدان فکری هم‌جوار و با حوزه موضوعی مشابه و سرانجام میزان تاثیرگذاری بر تحولات سیاسی - اجتماعی جامعه.

در مورد هریک از شاخص‌های پیشنهادی نیز مثال‌هایی جهت روشنی بخشی به معنای شاخص مذکور و نیز فرضیات قابل آزمون ارائه شده که بررسی نظام‌مند خواهد ارائه شده و آزمون فرضیه‌های طرح شده به پژوهشی دیگر موکول شده است.

فهرست منابع

- آروین، بهاره (۱۳۹۰)، بررسی انتقادی فرآیندهای تولید علوم اجتماعی در ایران، پایان‌نامه دکتری، رشته جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- آروین، بهاره (۱۳۸۶)، سنت روشنفکری در ایران: گفتمان‌های فراگیر و در حاشیه (مطالعه موردی سال‌های ۱۳۳۲-۴۲)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
- آروین، بهاره (۱۳۹۰)، «ویتگنشتاین، هایک، گادامر: درآمدی بر یک روش‌شناسی تلفیقی در علوم اجتماعی»، مجله مطالعات اجتماعی ایران، سال پنجم، شماره ۲، پیاپی ۱۴، ص ۶-۳۰.
- اباذری، یوسف (۱۳۸۹)، دانشمندان ایران تیم ندارند، مصاحبه با وب‌سایت مجلات گروه همشهری.
- بروس، استیو (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی، ترجمه بهرنگ صدیقی، تهران: نشر ماهی.
- بورديو، پیر (۱۳۸۶)، علم علم و تامل‌پذیری، ترجمه یحیی امامی، تهران: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور.
- بهروان، حسین (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی سازمانی تحقیقات: علوم انسانی و اجتماعی در ایران، بررسی عوامل موثر بر انگیزه و توان تحقیق اعضای هیات علمی علوم انسانی و اجتماعی، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تهران.
- توکل، محمد (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی علم، چاپ دوم، تهران: جامعه‌شناسان.
- جانعلی زاده چوبستی، حیدر (۱۳۷۵)، بررسی جامعه‌شناختی - تطبیقی وضعیت علم و تکنولوژی در جهان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- جلایی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۷)، نظریه‌های متاخر جامعه‌شناسی، تهران: نشر نی.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۵)، پیر بورديو، ترجمه حسن چاوشیان و لیلی جوافشانی، تهران: نشر نی.
- داورپناه، محمدرضا (۱۳۸۶)، «چالش‌های علم‌سنجی در حوزه علوم انسانی در مقایسه با سایر حوزه‌های علم»، مطالعات تربیتی و روانشناسی، سال هشتم، شماره دوم، پیاپی ۱۶، ص ۱۲۵-۱۴۶.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۶)، «توهم توسعه علمی از طریق افزایش تعداد مقالات فهرست ISI»، روزنامه ایران، ۱۳۸۶/۵/۲۱.
- زندوانی، حبیب‌الله (۱۳۷۲)، منابع مالی، انسانی توسعه علمی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس.

شارع‌پور، محمود و محمد فاضلی (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی علم و انجمن‌های علمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

فی، برایان (۱۳۸۹)، فلسفه امروزین علوم اجتماعی، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ چهارم، تهران: طرح‌نو.
قانع‌راد، محمدامین (۱۳۸۵)، تعاملات و ارتباطات در جامعه علمی: بررسی موردی رشته علوم اجتماعی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

قانع‌راد، محمدامین؛ ابوالقاسم طلوع و فرهاد خسروخاور (تابستان ۱۳۸۷)، «عوامل، انگیزش‌ها و چالش‌های تولید دانش در بین نخبگان علمی»، سیاست علم و فناوری، سال اول، شماره ۲، پیاپی ۲، ص ۷۱-۸۵.

مجموعه مصاحبه‌های انجام شده به مناسبت همایش «علوم اجتماعی در ایران: دستاوردها و چالش‌ها» (۱۳۸۹) قابل دسترس در آدرس:

http://www.isa.org.ir/congress_interviews/2340.

مجموعه مقالات همایش مسائل علوم اجتماعی در ایران (تهران ۱۳ و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵)، تهران: جهاد دانشگاهی، واحد تربیت معلم.

محمدی، اکرم (۱۳۸۴)، بررسی عوامل سازمانی و فردی بر فعالیت‌های علمی در ایران، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.

معمار، ثریا (۱۳۸۳)، بررسی جامعه‌شناختی موانع توسعه علمی در ایران، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه اصفهان.

Bourdieu, P., (1990), *In other words*, Cambridge, Polity press.

Bourdieu, P., (1991), *Language and Symbolic Power*, Cambridge, Polity press.

Bourdieu, P., (1999), *The Specificity of the Scientific Field and the Social Conditions of the Progress of Reason*, In Mario Biagioli (ed.), *The Science Studies Reader*, Routledge.

Najman, Jake M. & Belinda Hewitt, (2003), The validity of publication and citation counts for sociology and other selected disciplines, In *Journal of Sociology*, The Australian Sociological Association, Vol.39 (1), pp.62-80.

Tavakol, M. & Rahimi sajasi, M. (2012), Sociological Theorization in Iran: A Study from the Perspective of Sociology of sociology, *International Journal of Humanities and Social Science*, Vol.2, No.8, pp. 200-211.

Wacquant L.D., (1989), Towards a Reflexive Sociology: A Workshop with Pierre Bourdieu, *Sociological Theory*, Vol. 7 (1), pp. 26-63.